**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030223**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر مفاد کلمۀ امر بود، عرض کردیم کلمۀ امر را بعضی‌ها ترجمه کردند به وادار کردن، وا داشتن، این را بحثش کردیم که این ظاهرا درست نیست. یک معنای دیگری ممکن است برای کلمۀ امر ذکر کنیم، امر به معنای لازم دانستن باشد، این آیۀ شریفه‌ای که در سورۀ شعراء هست، آیۀ ۳۵، «قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ» این کلام فرعون به وزراء و بزرگان قوم «قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَليمٌ (34) يُريدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ (35)».

«فَما ذا تَأْمُرُونَ» می‌گوییم معنایش این هست که چه چیزی را لازم می‌دانید؟ این ترجمۀ چه چیزی را لازم می‌دانید در این آیه ممکن است شخصی معنا را این بداند، یعنی در موارد مشورت کلمۀ امر به کار رفته و در موارد مشورت می‌شود کلمۀ اَمَرَ را به معنای چه چیزی را لازم می‌دانید. ولی در موارد مشورت تعبیر اگر اَمَرَ باشد بدون تعدّی به مخاطب، چه چیزی را لازم می‌دانید خوب است، ولی در بعضی موارد هست که در موارد مشورت با مفعول ذکر می‌شود، مثلا این عبارت حضرت امیر را توجه بفرمایید که در کتاب الغارات عن علیٍّ علیه السلام انه قال بعد مصاب بنی ناجیه و قتل صاحبهم انی قلتُ له انی مستشیرک فیهما. در مورد دو شخصی که از بیعت حضرت امیر و نصرتش تخلف کرده بودند از آن طرف حضرت مشورت می‌گیرد، با این عبارت انی مستشیرک فیهما فما ذا تأمرنی به، فماذا تأمرنی به را اینکه نمی‌توانیم ترجمه کنیم که چه چیزی لازم می‌دانید؟ لازم می‌دانید متعدی نمی‌شود به این تأمرنی. اینکه باید یک کمی باز عبارت را تغییر بدهیم، بگوییم به من بگویید که چه چیزی را لازم می‌دانید؟ اخبرنی فما ذا تخبرنی بلزومه فماذا تقول لی بلزومه، یک کمی عبارت را باید تغییر بدهیم اگر بخواهیم به معنای لازم دانستن قرار بدهیم این تأمرنی، یا در این کتب مسلم بن عقیل من الکوفه الی الحسین علیه السلام، البته این عبارت، این را ایشان ملخّص کرده، در تاریخ طبری، من از عبارت آقای شهیدی دارم می‌خوانم ولی عبارت تاریخ طبری مفصل‌تر است به این کوتاهی نیست. کتب مسلم بن عقیل من الکوفة الی الحسین علیه السلام و امره بالقدوم، امره بالقدوم را می‌شود اینجوری معنا کرد که قال له بلزوم قدومه، امره بالقدوم را یعنی قال له بلزوم قدومه. البته اینکه می‌گوییم می‌شود یعنی نه اینکه حتما به این معنا هست، اگر این معنا باشد منافاتی با این استعمال ندارد. ما باید مجموع استعمالات را بسنجیم ببینیم با مجموع استعمالات باید چگونه برخورد کنیم؟ اینجا عرض کردم امر گاهی اوقات در موارد امر لزومی به کار رفته، از آن طرف گاهی در موارد استحبابی به کار رفته، باید ببینیم اینها را چجوری با همدیگر جمع کنیم، از مواردی که امر در موارد، حالا یک نکته‌ای عرض بکنم، من تصور می‌کنم اینکه امر به معنای لازم دانستن یا اخبار به لزوم بگیریم مخالف آن حالا در این ۲، ۳ تا مثال ممکن است آدم این معنا را بپسندد ولی نوع موارد امر درش یک نوع بعث و طلب و امثال اینها به نظر می‌رسد هست و آن درک وجدانی که ما داریم صرفا لازم دانستن یا اخبار مخاطب به لزوم مأمور به نیست، یک مقداری بالاتر هست، حتی در موارد مشورت هم به نظر می‌رسد که همین هست که مستشیر از مستشار می‌خواهد که دستور بدهد که چی کار کنم، روی همین جهت هم هست که در آیۀ قرآن وقتی فرعون به ملأ می‌گوید که تعبیر می‌کند «قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَليمٌ (34) يُريدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ (35)» آنها دقیقا امر می‌کنند، «قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدائِنِ حاشِرينَ (36)» امر می‌کنند یعنی اینجور نیست که صرفا بگویند این کار خوب است، این کار لازم است، پاسخی که ملأ می‌دهند یک نوع امر هست و امر اصطلاحی هست. اینکه به نظر می‌رسد این لازم دانستن یا اخبار به لزوم امر و امثال اینها مفاد امر نباشد، حتی در موارد مشورت، البته احتمال دارد که به تدریج ابتداءاً در موارد مشورت اینجوری بوده که مستشیرها از مستشارها می‌خواستند که در این مورد به ما دستور بدهید ولی به تدریج کلمۀ امر در موارد مشورت به معنای مطلق نظرخواهی به کار رفته، روی همین جهت در دیوان العرب بین اَمَرَ و آمَرَ که به معنای مشورت خواستن هست فرق گذاشته، عبارت دیوان العرب را در مادۀ اَمَرَ یک روز خواندم، یا استأمر را به معنای مشورت خواستن تعبیر می‌کند، ولی اَمَرَ را به معنای فرمودن. به نظر می‌رسد که به مرور زمان معنا، یعنی در زمان لا اقل زمخشری که دیوان العرب را می‌نوشته استعمال اَمَرَ در موارد مشورت به معنای امر آن اصطلاحی نبوده، متفاوت، این ترجمه که می‌خواهد بکند. خود زمخشری البته در کشاف در موارد مشورت می‌خواهد اَمَرَ را که به کار ببرد به همین معنای لغوی گرفته، یعنی به معنای امر و دستور گرفته، یأمرهم بعضهم بعضا تعبیر کرده، در بعضی از آیات قرآنی در کشاف این المعجم فی فقه اللغة القرآن و سرّ بلاغته را مراجعه کنید، در بعضی از آیات زمخشری آیاتی که در مورد مشورت هست آن را از همین مادۀ اَمَرَ به معنای دستور دادن گرفته که شیخ طوسی هم در این موارد به این معنا گرفته. ولی ممکن است در آیات قرآن در آن دورۀ آیات قرآن همینجور باشد که اَمَرَ در موارد مشورت هم به معنای دستور دادن و امثال اینها باشد. ولی بعدا به نظر می‌رسد که یک مقدار معنای اَمَرَ گسترش پیدا کرده یک مقدار تغییر معنایی پیدا کرده، یعنی در دوره‌ای که زمخشری دیوان الادب را می‌نوشته ائتمر به معنای مشورت خواستن به معنای طلب الامر نیست، دستور به من بدهید، بلکه به معنای نظر خواستن هست. طلب ابداء الرأی است نه طلب دستور و فرمان. من فکر می‌کنم اساسا امر اطلاقاتش یک مقداری بعدا معنایش تغییر کرده، یعنی در دوره‌های، آن امری که در آیات و روایات ما می‌بینیم با امری که در دوره‌های بعد هست معنایش کاملا تغییر کرده. زمخشری امر را به معنای فرمان دادن گرفته. فرمان درش علو خوابیده، در حالی که حالا توضیح خواهیم داد قطعا در امر در آیات و روایات علو نخوابیده و امر به معروف می‌گوید به همدیگر امر به معروف کنید، به همدیگر فرمان بدهید این تعبیر درست نیست، یعنی فرمان در جایی هست که طرف عالی باشد، می‌گوید به همدیگر فرمان بدهید این صحیح نیست، به همدیگر فرمان در صورتی هست که عالی به سافل فرمان می‌دهد. حالا استعلاء ممکن است، آن استعلاء یک بحث دیگر است ولی علوّ اینکه هم این عالی باشد هم آن عالی باشد اینکه نمی‌شود، می‌گوید هم تو به او فرمان بده هم او به تو فرمان بدهد، اینکه معنا ندارد. این است که به نظر می‌رسد که معنای امر در اطلاقات تغییر کرده یعنی ما هر ترجمه‌ای که زمخشری در دیوان الادب کرده امر به معنای فرمودن معنا کرده این را نباید ملاک قرار بدهیم برای فهم امر در آیات قرآن و روایات، حالا توضیح بیشترش را بعد عرض می‌کنم.

**شاگرد:** ابن سیده هم در المحکم می‌گوید آمره و استأمره شاوره

**استاد:** در لغت و اینها آمره، استأمره، از آن طرف ائتمر که مطاوعه‌اش است، اینها را به معنای مشاوره گرفتند و یک معنای دیگری گرفتند، شاید در موقع آیات قرآنی امر به معنای دستور خواستن هست، اصل مشاوره، فماذا تأمرونی به اینکه حضرت امیر به کار بردند ظاهرش این است که دستور می‌خواهد از طرف و آن هم در جواب می‌گوید انی آمرک بقتله، انی آمرک ان تدعو بهما فتضربهما. در جوابش هم آمرک تعبیر می‌کند که این ظاهرش این است که حضرت امیر بهش گفته تو به من دستور بده، این به معنای اینکه تو به من بگو چه کاری لازم است این ظاهرا به این معنا نبوده در اصل لغت، بعدا بله امر یعنی به خصوص آمر و استأمره در موارد مشورت به کار رفته، موارد مشورتی که دیگر آن مفهوم امر و دستور ازش سلب شده.

**شاگرد:** روایت امام صادق به هشام بن حکم حضرت اوّل بعث می‌کنند بعد می‌گویند امرتکم، این شاهد هست بر اینکه کدام بستر امر را می‌گویند.

**استاد:** حالا اجازه بدهید یک نکته‌ای را عرض می‌کنم. به نظر می‌رسد آن چیزی که از مجموع روایات و استعمالات هست امر به معنای لازم دانستن یا اخبار به لزوم امر نیست، حتی در موارد مشاوره در آیات. اینکه در استعمالات متأخر در بعضی از، در موارد مشاوره که ریشۀ امر است، البته آن هم ریشۀ امر است نه کلمۀ امر. استأمر و آمر که از ریشۀ امر هست در موارد مشاوره به کار می‌رود در استعمالات متأخر یعنی زمان زمخشری، زمان ابن سیده و امثال اینها به معنای مشورت خواستن هست و درش دیگر آن مفهوم دستورخواهی نیست. حالا آیا در هنگام قرآن هم به این معنا هست، هنگام قرآن ممکن است نه اصلا مشورت امره، استأمره یعنی طلب الامر نه طلب المشورة، طلب ابداء رأی نباشد. این خیلی ثابت نیست که در آیۀ قرآن در موارد مشاوره آیا امر به چه معنا به کار می‌رود؟ به معنای متأخر یا به همان معنای امر در سایر موارد؟ آقای شهیدی اینجا یک تعبیری می‌کند کأنّ اینکه امر به دو معنا به کار رفته باشد ما دلیل نداریم، لازم نیست دلیل داشته باشیم، احتمالش هم کافی است، شما باید دلیل بیاورید که به یک معناست، مجرد اینکه در موارد مشاوره این کار می‌رود این دلیل نیست، علاوه بر اینکه نحوۀ تعبیر امثال زمخشری اینکه دو جور ترجمه می‌کنند ازش استفاده می‌شود اینها دو جور این واژه را فهمیدند. یکی‌اش را به معنای فرمودن فهمیدند، یکی‌اش را مشورت خواستن فهمیدند. الآن بین فرمودن و مشورت خواستن معنایش فرق دارد و زمخشری اینها را دو جور فهمیده. به هر حال در دورۀ زمخشری، در دورۀ ابن سیده، در این زمان‌ها استعمال آمر، استأمر در موارد مشورت ظاهرا یک معنای جدیدی است، غیر از امر اصطلاحی هست که ما به کار می‌بریم. حالا در آیات قرآنی هم به این معنا هست یا به همان معنای امر که در سایر موارد که مورد بحث ما هست، موارد بعث و طلب یا فرمان دادن یا دستور دادن یا خواستن و امثال آن هست آن خیلی روشن نیست. اینکه ما موارد مشورت را کنار می‌گذاریم، به نظرم موارد مشورت یک ابهامی دارد که آیا واقعا، هر چند در دورۀ زمخشری دیگری این ابهام از بین رفته ولی در اینکه در زمان قرآن کلمۀ امر یک معنای جدیدی به معنای مشورت کردن و مشورت خواستن استیمار به معنای مشورت خواستن و آمر به معنای مشورت خواستن به کار رفته در آیات قرآن یا به کار نرفته آن خیلی روشن نیست هر چند در موارد در کتب لغت به این معنا به کار رفته. آن چیزی که در استعمالات آیات و روایات روشن هست هم در موارد امر الزامی اَمَرَ به کار رفته هم در موارد امر ندبی، باید دید که آیا اینها به این معناست که امر مشترک لفظی است؟ یا به این معناست که یکی از اینها مجاز است، یکی از اینها حقیقت است و کدامش حقیقت است کدامش مجاز است بحث روی این چیزها باید دنبال کرد. من نمونه‌هایی از هر یک از این چیزها را عرض می‌کنم، مواردی که امر در امر الزامی به کار رفته در بعث الزامی به کار رفته کلمات آقایان بهش اشاره هم شده یکی «فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصيبَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ» (سورۀ نور، آیۀ ۶۳)

اذا امرتکم بشیء فافعلوا.

لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلاة.

در داستان آن خانم اتامرونی یا رسول الله قال لا و انما انا شافع.

این یک سری مثال‌های استعمال امر در بعث حتمی. یک سری استعمالاتی داریم در بعث‌های غیر حتمی این هست، در معتبرۀ ابن سنان، یک مثالش مثالی بود که دیروز عرض کردم در آن روایت که احمد بن حسن المیثمی عن الرضا علیه السلام که امر را می‌گوید کأنّ دو جور امر داریم، امر الزام در مقابل نهی هم، و امر فضل و رجحان. نهی را هم دو قسم کرده، نهی تحریم و نهی اعافة و کرامة. مثال‌های دیگر استعمال امر در بعث غیر الزامی در معتبرۀ ابن سنان دارد، ان رسول الله صلی الله علیه و آله «أَمَرَ النَّاسَ بِنَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْغُسْلِ وَ التَّجَرُّدِ فِي إِزَارٍ وَ رِدَاءٍ أَوْ إِزَارٍ» نتف ابط که در هنگام احرام لازم نیست حلق عانه که لازم نیست، حالا غسل را ما لازم بدانیم، تجرد فی ازار و رداء که لازم است، حالا غسل را هم واجب بدانیم نتف ابط و حلق عانه آن قطعا لازم نیست.

فانطلقی یک روایت دیگری هست که پیغمبر، نمی‌دانم مال پیغمبر هست مال کی هست، کدام بزرگواری هست، این روایت‌ها را من از عبارت آقای شهیدی دارم نقل می‌کنم. «فَانْطَلِقِي وَ أَرْضِعِيهِ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ كَمَا أَمَرَكِ اللَّهُ به. این هم دو. از امیر المؤمنین علیه السلام هست. عبارت کامل‌ترش را بخوانید.

**شاگرد:** «فَقَالَ أُطَهِّرُكِ يَا أَمَةَ اللَّهِ مِمَّا ذَا فَقَالَتْ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي فَقَالَ وَ ذَاتُ بَعْلٍ إِذْ فَعَلْتِ مَا فَعَلْتِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ وَ كَانَ زَوْجُكِ حَاضِراً أَمْ غَائِباً قَالَتْ بَلْ حَاضِراً قَالَ فَانْطَلِقِي‏ وَ أَرْضِعِيهِ‏ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ كَمَا أَمَرَكِ اللَّهُ»

**استاد:** حضرت امیر صلوات الله علیه به آن خانم که خلافی مرتکب شده فرمودند فانطلقی و ارضعیه حولین کاملین کما امرک الله به. حولین کاملین که قطعا واجب نیست. یک نکته‌ای عرض بکنم، از بعضی روایات ما استفاده می‌شود که ۱۹ ماه لازم است، به نظرم اگر اشتباه نکنم ۱۹ ماه است یا باز هم شک می‌کنم بین ۱۹ و ۲۱، به نظرم بیست و چند، نقص عن، ۱۹ ماه ظاهرا، می‌گوید و هو جور علی الصبی. و حاج آقای ما هم فتوا می‌دهند به این مطلب که اگر ضرورتی

**شاگرد:** ؟؟؟ واحد و عشرون اما نقص جور علی الصبی

**استاد:** واحد و عشرین، ۲۱ ماه. ۱۹ ماه ندارد هیچ؟

الفرض فی الرضاع محل و عشرون شهرا. اگر این باشد این مثالی که آقای شهیدی زدند معلوم نیست درست باشد، ممکن است ما بگوییم به علاوه، یعنی حولین کاملین با اضافۀ، حولین کاملین که لازم نیست،‌در واقع آن چیزی که و حمله و فصاله ثلاثون شهرا، حولین کاملین مال کسی است که، به اعتبار ۶ ماه، ۶ ماه اگر چون کأنّ اقل حمل ۶ ماه هست حولین کاملین. علی ای تقدیر حولین کاملین آن رضاع واجب نیست، بلکه آن که از این استفاده می‌شود ۲۱ ماه است که ۲۱ ماه با ۹ ماه بارداری روی هم رفته می‌شود ۳۰ ماه، این را که مجموعا این شکلی باشد. علی ای تقدیر حولین کاملین آن واجب نیست. این دو تا مثال.

مثال سوم لما نزلت الآیة خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین سأل جبرئیل، پیغمبر از جبرئیل سؤال کرد که مراد از این آیۀ شریفه چی است؟ خذ العفو، سه تا قطعه دارد، یکی خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین، اینها چی می‌خواهد بگوید؟ می‌گوید حضرت جبرئیل عرض کرد خدمت پیغمبر که لا ادری حتی اسئل، از خداوند سؤال کرد ثم رجع فقال یا محمد ان ربک امرک ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفوا عن من ظلمک.

حالا اینها البته جزو مسلمات ایشان گرفته که اینها مستحب است، ممکن است بر پیغمبر واجب باشد خیلی روشن نیست که بر پیغمبر، به طور کلی اینها واجب نیست ولی ممکن است از اختصاصات پیغمبر باشد و بر پیغمبر، یعنی برای اینکه پیغمبر بتواند شریعتش را رواج بدهد یک دستورات خاصی خداوند به پیغمبر کرده باشد. ان ربک امرک ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عمن ظلمک خیلی روشن نیست که اینها استحبابی باشد شاید واجب باشد. این مثال را شاید درست نباشد.

یک مثال دیگر انک امرت بالدعاء و ضمنت الاجابة و انک لا تخلف المیعاد. دعا که واجب نیست این تعبیر کرده امرتک بالدعاء در موارد مستحب به کار رفته. من فکر می‌کنم استدلال به این هم تمام نباشد چون ممکن است مراد از امرتَ یعنی اینکه امر به معنای دستور الزامی یعنی اگر می‌خواهی به آن هدفت برسی باید این کار را بکنی، یک نوع امر شرطی یعنی شرط رسیدن به این هدفت این دعاست و الا معلوم نیست اصلا دعا واجب باشد. کسی که مشکل دارد، به این مشکل صبر می‌کند دعا نمی‌کند، معلوم نیست اشکالی داشته باشد، حرامی مرتکب شده باشد، هیچ. ولی می‌گوید اگر می‌خواهی مشکلت حل بشود باید دعا کنی، یعنی راه حل مشکلت بدون دعا کردن فراهم نمی‌شود، خدا راه حل مشکلت را جایی، این هم به هر حال جایی هست که مشکل ایجاد شده دیگر، حالا یک سری چیزهایی هست که به طور طبیعی راه‌های طبیعی دارد آنها هم درش دعا هست، ولی ممکن است شاید بگویید آنجا دعا واجب نباشد مستحب باشد، ولی در جایی که بالأخره مشکل ایجاد شده برای اینکه آن مشکل گره‌اش باز بشود باید دعا کرد، این باید و الزام ممکن است الزام شرطی باشد یعنی راه حل مشکل متوقف بر دعا هست. اما یک مثال دیگر هست آن خوب است.

«يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِي‌ءُ وَ قَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِي‌ءِ وَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ» این هم به نظرم استدلال صحیح نیست، قد امرت المحسن نه قد امرت الشخص، قد امرت المحسن. این می‌خواهد بگوید کار خوب این است، اگر می‌خواهی محسن باشی، قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسی، آن کسی که در صدد این هست که عنوان محسن را به خودش بگیرد برای اینکه محسن باشد این باید این کار را بکند تا محسن بشود. وجوب شرطی برای تحقق محسن بودن. این هم به نظرم استدلال استدلال تامی نیست. حالا عمده‌اش یکی از استدلالاتی که بود آن استدلال روایت احمد بن حسن میثمی هست، آن روایت در سندش محمد بن عبدالله مسمعی هست که مرحوم شیخ صدوق می‌گوید که شیخنا محمد بن حسن بن ولید کان صحیح الرأی فی محمد بن عبد الله المسمعی، ولیکن این روایت را من از این جهت در کتاب عیون آوردم که این در کتاب الرحمة سعد بن عبد الله قرار دارد و من این کتاب سعد بن عبد الله را برای استاد می‌خواندم استاد این را بر من خواند، اقرّ لی و لم ینکره. در مورد سند این روایت ما مفصل در تعادل و تراجیح بحث کردیم و مجموعا به این نتیجه رسیدیم که این سند روایت قابل تصحیح نیست، وجوه فراوانی بعضی از بزرگان ذکر کردند ما آنها را مناقشه کردیم، مراجعه کنید به تعادل و تراجیح. بحث این هست که اساسا آیا بحث‌های سندی چقدر در اینجا کارایی دارد؟ آقای شهیدی هم چند تا از این روایت‌ها و شواهدی که اینجا هست بحث‌های سندی را پایش را پیش کشیده و در موردش، لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک می‌گوید از مرسلات صدوق است، مرسل است بعد یک جوری می‌خواهد حل کند. نمی‌دانم تعبیرات مختلفی که وجود دارد چقدر بحث‌های سندی در اینجا کارایی دارد. به نظر می‌رسد که اگر این روایت آن زمانی که ثابت شده که این روایت صادر شده زمان زمانی باشد که احتمال ندهیم که در آن زمان معنای لغت تغییر کرده بشود تمسک کرده. توضیح ذلک این روایت سعد بن عبد الله که ثقه است بحثی نداریم، احتمال دارد این را محمد بن عبدالله مسمعی جعل کرده باشد، اگر زمان محمد بن عبد الله مسمعی این زمانش احتمال ندهیم که این تغییر کرده باشد معنای امر، در واقع ما ظهور امر عند محمد بن عبد الله مسمعی را از این عبارت ممکن است نتیجه بگیریم با اصالة عدم الثبات و امثال اینها ممکن است به عقب برگردیم. اگر احتمال ندهیم که دیگر اصالة الثبات هم نمی‌خواهد و الا باید بحث‌های اصالة الثبات و امثال اینها را پیش بکشیم. چون اصالة الثبات یک مشکلی که دارد آن این است که، آقای شهیدی هم اینجا به تناسب بحث اصالة الثبات را پیش کشیده، دو تا نکته می‌گوید که به نظر من هر دویش تقریبا می‌شود پذیرفت، اینجا می‌گوید اصالة الثبات را قبول نداریم، ثانیا اگر قبول داشته باشیم در جایی هست که ظن بر خلاف نباشد. من اصل اصالة الثبات به نظرم درست است ولی آن قید دومش یعنی نکتۀ دومش که در جایی که ظن بر خلاف باشد اصالت الثبات جاری نمی‌شود. اصالة الثبات نکته‌اش در جایی هست که انسداد باشد، در جایی که ما می‌توانیم تحقیق کنیم یک نکتۀ عقلایی هست به مناط انسداد، جایی که تحقیق می‌کنید احتمال تغییر لغت احتمال جدی لا اقل مظنون بر خلاف می‌شود آنها نمی‌شود به اصالة الثبات تمسک کرد. علی ای تقدیر اگر یقین داشته باشیم که مثلا معنای واژه در زمان محمد بن عبد الله مسمعی که حدود مثلا سال ۲۵۰ است، تغییر نکرده، در روایات هم به همان معناست خب می‌شود. ولی انا لنا باثباته، و این احتمال جدی هست که این لغت تحت تأثیر بحث‌های کلامی تغییر کرده باشد. بحث اصول در همان دوره‌ها وجود دارد، یعنی بحث اینکه امر دال بر علو هست، استعلاء هست امثال اینها، همان دوره‌هاست، یعنی ابی الحسین بصری هست، ابوالحسین بصری قرن ۴ است، آن دوره‌ها دوره‌هایی است که اصول درش شکل می‌گیرد، یعنی زمان محمد بن عبد الله مسمعی و اینها اینکه این بحث‌های اصولی که آیا نهی دال بر حرمت هست، نیست، امر دال وجوب هست نیست، آنجاها دارد شکل می‌گیرد و این احتمال که اصلا این روایت تحت تأثیر فضای اصطلاحی که امر دو قسم می‌کردند، امر وجوبی، امر استحبابی صادر، یعنی صادر که محمد بن عبد الله مسمعی جعل کرده باشد کاملا هست.

**شاگرد:** یا نقل به معنا شده

**استاد:** یا نقل به معنا، حالا آن بحث نقل به معنایش یک نکته‌ای هست در بعضی نکات دیگری این را من تذکر می‌دهم. این یک نکته‌ای که اینجا هست. بنابراین ما در روایت محمد بن عبد الله مسمعی به نظر می‌رسد نمی‌شود به این روایت استدلال کرد، به دلیل اینکه دقیقا احتمال تغییر مفاد واژۀ امر تحت تأثیر اصطلاحات اصولیان نخستین، چون اصول شروعش با شافعی و اینهاست، مسمعی بعد از شافعی است، وفات شافعی ۲۰۴ است، احمد بن حسن میثمی، یعنی شافعی با امام رضا تقریبا هم زمان است، راوی روایت که احمد بن حسن میثمی هست که از امام رضا نقل می‌کند راوی که محمد بن عبد الله مسمعی از او نقل می‌کند او راوی از امام رضاست، بنابراین این روایت تقریبا دو طبقه آن مقداری که ثابت هست در این روایت دو طبقه بعد از شروع علم اصول است، می‌تواند تحت تأثیر آن بحث‌های اصولیانه که بعد از شافعی هم این بحث‌ها باز اصولی‌تر شده و اصطلاحی‌تر شده و این بحث‌هایی که امر دال بر وجوب هست نیست، امثال اینها مطرح شده. همچنین ما در مورد مرسلات صدوق همین مشکل را داریم. مرسلات صدوق را ما نمی‌توانیم اگر حجت نباشد. آقای شهیدی ایشان اینجور می‌گویند که مرسلات صدوق حجت نیست، ممکن است بگویید که این عارف به لغت بوده، بحث سر این است آن جاعلی که عارف به لغت بوده درست است عارف به لغت معاصر خودش بوده، فرض کنید شیخ صدوق از عبارت یک کسی که استادش بوده، استاد شیخ صدوق می‌شود، مثلا ۳۵۰ می‌تواند تاریخ وفات تقریبی اساتید شیخ صدوق باشد. خب ۳۵۰ دوره‌ای هست که کاملا اصطلاحات اصولی شکل گرفته و می‌توانند این تغییرات ایجاد شده باشد. بنابراین این بحث مهم است که ما تا کی بتوانیم این را عقب ببریم. زمانی ببریم که هنوز تحت تأثیر اصطلاحات اصولی تغییر نکرده اینکه خیلی از این اصطلاحات باید مراجعه کرد. من لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل صلاةٍ این را که در مرسلات صدوق وارد شده به نظرم باید در کتاب‌های سنی مراجعه کنیم ببینیم در کتاب‌های سنی این به چه شکل وارد شده. حالا یک نکاتی آقای شهیدی اینجا دارند که آن را ان شاء الله فردا در موردشان صحبت خواهیم کرد. بنابراین تعیین تاریخ روایت مهم است، اینکه روایت از کدام امام هست، مهم است. چون ممکن است در زمان امام عسکری علیه السلام این واژه معنایش تغییر کرده باشد، در زمان روایات ائمۀ نخستین و در زمان آیات قرآنی یک معنایی داشته باشد در زمان امام حسن عسکری علیه السلام متوفای ۲۶۰ تغییر کرده باشد چون دوره‌ای هست که زمان تغییرات است، چون ترجمۀ فرهنگ یونانی، لغت عرب را دستخوش تغییرات می‌کند. یک چیزهای جدیدی وارد اصطلاحات عربی می‌شود، چیزهایی که قبلا نیست. شما بحث‌هایی که هشام بن حکم و مناظره‌هایی که آنجا مأمون با هشام بن حکم، یک گروهی سألته عن العشق، عشق را معنا کنید، آنها اصطلاحات آن بحث‌هایش را ببینید، مناظراتش را ببینید کاملا مناظرات بحث‌های خاص فلسفیانه و اصطلاحات فیلسوفانه، خب هشام بن حکام رد بر ارسطو دارد اینجور که در ذهنم هست، در شرح حال هشام بن حکم هست الرد علی، یعنی ببینید زمانی هست که فرهنگ یونانی وارد شده و اینها کاملا اثر گذاشته. حالا در تمام واژه‌ها نمی‌خواهم بگویم، آن بحث عقل که ما بحث می‌کردیم این نکته را من تذکر بدهم، دقیقا تغییراتی که ایجاد شده در دورۀ تغییر لغت هست. بعضی چیزها خیلی تحت تأثیر آن فرهنگ‌های یونانی نیست، ولی مثلا واژۀ امر تحت تأثیر بحث‌های کلامی است، چون یکی از بحث‌های کلامی همین امر خداست که امر خدا به چه شکلی هست امثال اینها، بحث‌های طلب و اراده و کلام الهی، اینها تأثیر در خود کلمۀ امر و نکاتی که مربوط به آنها هست دارد.

**شاگرد:** مشابه‌اش یک سری بحث‌های کلامی که معاصر مسمعی در رسالۀ علل مسعود فضل بن شاذان اوّلش آمده بحث مکلف

**استاد:** بله دقیقا للعل بحث‌هایی که در همین نکته‌ای که می‌فرمایید نکتۀ جالبی است، آن بحث‌ها اصلا در کلمات امام رضا هم گاهگاهی اصطلاحات، اصطلاحات علمی هست، چون فضا تغییر کرده از آن عرف غیر علمی ائمۀ نخستین تغییر کرده به اصطلاحات و علمیات و امثال اینها. این است که اینها را باید توجه به این نکات کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد